

■ **احمد رضا صدری**
حسین انزایی فرزند مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمدحسین انزایی و از فعالان نهضت اسلامی در شهر تبریز به شمار می‌رود. وی به دلیل ارتباط گسترده پدربا جریانات گوناگون دینی و فرهنگی آذربایجان و درنگاهی کلی‌تر تمامی ایران، از فراز و فرودهای نهضت اسلامی در شهر تبریز، خاطراتی شنیدنی دارد که شمه‌ای از آن را در گفت و شنودو پیش‌روی بازگفته است. شایان ذکر است که این مصاحبه به مناسبت سالگرد شهادت آیت الله سیدمحمدعلی قاضی طباطبایی به شما تقدیم می‌شود. ■■■

به عنوان اولین سؤال، خوب است از این نکته شروع کنید که از چه دورهای و چگونه با شهید آیت‌الله سید محمدعلی قاضی طباطبایی آشنا شدید؟

بسم الله الرحمن الرحیم. سابقه آشنایی خانواده ما خانواده آیت‌الله شهید قاضی طباطبایی از دوران نجف و زمانی که پدربزرگ واجداد پدر بنده در آنجا تحصیل می‌کردند، شروع شد. عمومی بنده، آیت‌الله شیخ عبدالحسین غروی از فقها و علمای بنام عصر و تحصیلکرده نجف بود. پدربزرگم مقیم نجف بودند و شهید آیت‌الله قاضی هم در آنجا تحصیل کردند و توسط پدربزرگم اجازه روایی گرفتند. بنابراین آشنایی خانواده ما و ایشان سابقه طولانی دارد.

پدر بنده هم وقتی در زمان حیات مرحوم آیت‌الله سیدابوالحسن انجلی به تبریز آمدند که در اینجا اقامت کنند، طبیعتا با یاران نجفی انس بیشتری داشتند. ارادت پدرم به خاندان قاضی طباطبایی بسیار جدی بود. هنگامی که شهید آیت‌الله قاضی به تبریز برگشتند، پدر بنده در اینجا منبر می‌رفتند و جلساتی داشتند و ارتباطات از اینجا برقرار شد. این ارتباط از سال ۱۳۳۱ و حرکت شهید نواب صفوی آغاز شد و تا لحظه شهادت ایشان ادامه داشت. خانواده ما همواره از ارادتمندان خاندان قاضی طباطبایی بوده‌اند.

انشاهای هم به فعالیت‌های سیاسی مرحوم والد داشته باشید. ایشان در این باره چه ساقیه‌ای داشتند؟

پدر بنده از سال ۱۳۲۰، تبلیغ، ارشاد، منبر و بحث را آغاز کردند و در نهضت ملی ایران و حرکت انقلابی شهید نواب صفوی، در صحنه مبارزات بودند و در دهه ۳۰ به شکل مستقیم و غیرمستقیم، در گیر مبارزه با رژیم ستمشاهی بودند. با شروع نهضت امام، پدر بنده همواره در صحنه مبارزه حضور داشتند و مبارزات ایشان تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه یافت. پس از انقلاب، سه دوره نماینده تبریز در مجلس شورای اسلامی، هشت سال در محضر مقام معظم رهبری، چهار سال عضو شورای ائمه جمعه ایران بودند و چهار سال هم در شورای فتاوی و مسائل شرعی مقام معظم رهبری همکاری کردند و در شورایی که در بیت ایشان مستقر بود، به سؤالات علمی و مسائل علمی پاسخ می‌دادند. **به ارتباط فدائیان اسلام و شهید نواب صفوی اشاره کردید. آیا شهید آیت‌الله قاضی هم با آنها ارتباط داشتند؟**

شهید آیت‌الله قاضی آن زمان در نجف بودند و ارتباطشان نزدیک نبود، ولی از نظر فکری کاملا به این جریان وصل بودند. اما پدرم در تبریز بودند و به عنوان هوادار جمعیت فدائیان اسلام فعالیت می‌کردند. شاه که در مرداد ۱۳۳۴ فراز کرد، پدر بنده به عنوان هوادار و یاور شهید نواب صفوی در بازار و مجالس مختلف به ایراد سخنرانی و تشکیل جلسات بحث پرداختند، لذا هنگامی که شاه برگشت، نام پدرم در لیست کسانی بود که قرار بود اعدامشان کنند! اما لطف و کرم الهی موجب شد به شکل معجزه‌واری نجات پیدا کنند.

با توجه به اینکه در آن دوره اکثر علمای آذربایجان حامی آیت‌الله شریعتمداری بودند، چگونه است که شهید آیت‌الله قاضی و پدر شما در ابتدا از آیت‌الله حکیم و سپس از حضرت امام پیروی می‌کردند؟

واقعیت این است که بعد از دهه ۳۰، آذربایجانی‌ها کمتر به نجف رفتند و بیشتر در قم و محضر اساتید آذربایجانی تحصیل کردند و این سبب شد که اغلب، مریدان و میلان آیت‌الله شریعتمداری شدند که گاهی در این قضیه افراط هم می‌کردند و می‌خواستند آذربایجان منحصرا در اختیار ایشان باشد، ولی خاندان ما و خاندان شهید آیت‌الله قاضی با نجف آشنا بودیم و اجدادمان در آنجا تحصیل کرده بودند. اولین کسی که در تبریز از آیت‌الله‌العظمی حکیم صحبت کرد پدر بزرگم، آیت‌الله اشبح مرتضی انزایی چهارگانی بود. ایشان در تبریز بودند که آیت‌الله قاضی از نجف آمدند. ایشان دست‌پوره حوزه علمی آیت‌الله‌العظمی حکیم بودند و از ایشان اجازه‌اجتهاد و روایی داشتند. در نتیجه آیت‌الله حکیم از دهه ۳۰ در تبریز مطرح شدند و پس از فوت آیت‌الله‌العظمی برج‌وردی، به عنوان تنها مرجع شناخته شدند. جبهه مقابل طرف آیت‌الله شریعتمداری بودند و به این ترتیب در تبریز دو جبهه تشکیل شد که به هنگام رهبری نهضت توسط حضرت امام، نقش برجسته‌ای پیدا کرد. کسانی که متوجه امام بودند، تمصبیات همشهری‌گری و این حرف‌ها را نداشتند، بلکه در دهه ۴۰، ایجاد این نهضت برایشان ارزشمند بود، لذا با ایشان پیوند خوردند که تا سال ۱۳۵۷ ادامه پیدا کرد و به پیروزی انقلاب انجامید. لذا مریدان خاص امام در واقع نسل اول مریدان ایشان، فقط خانواده‌های قاضی طباطبایی، انزایی و غروی بودند.

در اردیبهشت سال ۱۳۴۳ شهید آیت‌الله قاضی که در زندان ساواک بودند، بی‌آنکه ساواک ایشان را ترخیص کند، تصمیم می‌گیرند به تبریز برگردند و استقبال بسیار باشکوهی از ایشان به عمل می‌آید. آیا از آن رویداد خاطره‌ای دارید؟

بله، پدرم و آیت‌الله قاضی در زندان قصر و زندان قزل‌قلعه با هم بودند. عده‌ای از آیات عظام در قم، نجف و مشهد

تلاش کردند تا ایشان را به همراه تنی چند از علمای تبریز از زندان آزاد کنند. زیر فشار آنها رژیم ناجار می‌شود این کار را بکند، اما به پدرم، شهید آیت‌الله قاضی و آقای ناصرزاده حکم می‌کنند که اجازه ندارند تا یک سال از تهران خارج شوند! آیت‌الله قاضی این حکم را می‌شکنند و به تبریز برمی‌گردند. من در آن موقع، ۱۷-۱۶ سال بیشتر نداشت‌م و کلاس چهارم دبیرستان بودم. از استیگانه راه‌ان تا مقصودیه - که منزل ایشان بود- جمعیت موج می‌زد. تصویر آن استقبال باشکوه هرگز از خاطرم نمی‌رود.

ساواک به وحشت افتاد که اگر ایشان در تبریز بمانند، حکومت آذربایجان از دست رژیم بیرون می‌رود، لذا ایشان را دستگیر کرد و ابتدا چون بیمار بودند، به بیمارستان برد و سپس به نجف تبعید کرد!

نقش شهید آیت‌الله قاضی در سازماندهی حرکت‌های مردمی در آذربایجان انکارنشدنی است. جنابعالی به عنوان یکی از نزدیک‌ترین افراد به ایشان، از آن ایام چه خاطراتی دارید؟

بعد از زندان‌ها و تبعیده‌های فراوان، آیت‌الله قاضی به تبریز برگشتند و پایگاه انقلاب در بیت ایشان تقویت شد.از سال ۱۳۴۳ به بعد مساجد مقبره، شعبان، آیت‌الله شهیدی و هیئت انزایی - که بعد از ظهرهای جمعه تشکیل می‌شد - در صحنه مبارزات نقش برجسته‌ای را به عهده گرفتند و در واقع خط مقدم نهضت امام در این هیئت جمع می‌شدند و به‌رغم اختناق سنگین به فعالیت خود ادامه می‌دادند.

چهره‌های شاخص این هیئت چه کسانی بودند؟

آقایان سید محمد الهی، عبد یزدانی، اصلائی، حنیف‌نژادها، گلابی، پورجوادی‌ها، متقی‌زاده، رضایی‌ها و... اعضای ایمن هیئت اگر در طول هفته هم نتوانسته بودند همدیگر را ببینند، هیئت بعد از ظهر جمعه را حتماً می‌آمدند و اطلاعات‌نام را رد و بدل می‌کردند. این هیئت، سه مسجدی که نام بردم و بیت آیت‌الله قاضی تا زمان پیروزی انقلاب، پاسدار و مبلغ اندیشه‌های امام بودند. همه مردم تبریز هم می‌دانستند پایگاه‌های انقلاب کجا هستند.

از رابطه خودتان با شهید قاضی بفرمایید. این رابطه چطور توسعه و تداوم پیدا کرد؟
ایشان فوق‌العاده بزرگوار بودند و چه در دوره دانش‌آموزی و چه در دوره دانشجویی، عنایت خاصی به من داشتند. ادب و اخلاق ایشان بی‌نظیر بود و برایشان فرقی نمی‌کرد طرف مقابل کودک باشد یا بزرگسال. ایشان به همه احترام می‌گذاشتند و با همه سلام و احوالپرسی صمیمانه می‌کردند.

لطف ایشان شامل همه، از جمله حقیر می‌شد. تبریز از زندان آزاد کنند. زیر فشار آنها رژیم ناجار می‌شود این کار را بکند، اما به پدرم، شهید آیت‌الله قاضی و آقای ناصرزاده حکم می‌کنند که اجازه ندارند تا یک سال از تهران خارج شوند! آیت‌الله قاضی این حکم را می‌شکنند و به تبریز برمی‌گردند. ذره‌ای تک‌تک ما احوالپرسی و تقدیم‌می‌فرمودند. ذره‌ای تکلف نداشتند و فوق‌العاده متواضع بودند. حقیقتا اسوه ادب بودند.

۲۹ بهمن سال ۱۳۵۶ یکی از فرازهای مهم انقلاب اسلامی است. شنیدن روایت شما از این روز، در این بخش از گفت وگو برای ما معنتم است.

تصمیم برای این راهپیمایی، از همان جلسات محرمانه که شهید آیت‌الله قاضی و آقایان یزدانی، انزایی و الهی داشتند گرفته شد. البته در آن مقطع آقای یزدانی را به مشهد تبعید کرده و آقای الهی هم در زندان بودند، لذا آقای قاضی، پدر بنده و آیت‌الله غروی این تصمیم را گرفتند. برنامه‌ریزی‌ها به‌قدری دقیق بودند که با حداقل آسیب به مردم، این رویداد به یکی از بزرگ‌ترین فرازهای انقلاب اسلامی تبدیل شد. این رویداد هیمنه حکومت را شکست و سبب پیروزی انقلاب شد. شهید آیت‌الله قاضی در صف مقدم راهپیمایی بودند، زیرا مردم ایشان را پیام‌آور امام می‌دانستند. آن روز تبریز باید فتح می‌شد و این جز به دست ایشان نشدنی نبود.

منظورتان از فتح چیست؟
محلات و مساجد بعضاً در دست و قبضه روحانیونی بودند که اجازه راهپیمایی و حضور مردم در خیابان‌ها را نمی‌دادند. مردم آیت‌الله قاضی را می‌شناختند و به ایشان اعتماد داشتند، به همین دلیل فتح خیابان‌های مهم، از جمله خیابان عباسی که نه در آن مسجدی فعالیت می‌کرد، نه راهپیمایی در آن صورت می‌گرفت، بسیار مهم بود که به دست ایشان انجام گرفت.

پس از پیروزی انقلاب شهید آیت‌الله قاضی برای ایجاد وحدت تلاش بسیار کردند. این تلاش ایشان چه ابعاد و نتایجی داشت؟
همین‌طور است. ایشان در این راه تلاش فراوانی کردند و صدمات زیادی هم خوردند. مخالفت‌های جدی در برابر خط‌امام در آذربایجان، کاملاً علنی بود و آتش زیر خاکستر نبود، لذا ایشان هم نفرین و ناسزا شنید و هم در این راه کتک خورد! واقعه خلق مسلمان که در همان ماه‌های اولیه پس از پیروزی انقلاب اتفاق افتاد، برای مردم آذربایجان هزینه سنگینی را در پی داشت. پس از پیروزی انقلاب کمیته‌های زیادی در شهر تبریز فعال شدند، ولی فقط چند کمیته خاص در دست آقای قاضی و آقای



«خوانشی از تاریخچه نهضت اسلامی در شهر تبریز به بهانه سالروز شهادت آیت‌الله قاضی طباطبایی» در گفت‌وشنود با حسین انزایی

همه تلاش خلق مسلمانی‌ها این بود که نامی از امام در تبریز برده نشود!

د

خلق مسلمانی‌ها سعی می‌کردند آقای قاضی را بکوبند تا در تبریز نامی از امام برده نشود! کافی بود روی شیشه ماشینی عکس امام باشد تا آن ماشین را خرد کنند! کسی در تبریز جرئت نداشت عکس امام را در مغازه‌اش نصب کند. شبانه می‌ریختند و مغازه را به آتش می‌کشیدند. شهید آیت‌الله قاضی و یارانانشان در چنین وضعیتی شهر را اداره کردند و انقلاب را با عقلانیت و خرد بی‌نظیری به پیش بردند

انزایی بودند و بقیه کمیته‌ها را مخالفان خط امام در دست داشتند و سعی می‌کردند آقای قاضی را بکوبند تا در تبریز نامی از امام برده نشود! کافی بود روی شیشه ماشینی عکس امام باشد تا آن ماشین را خرد کنند! کسی در تبریز جرئت نداشت عکس امام را در مغازه‌اش نصب کند. شبانه می‌ریختند و مغازه را به آتش می‌کشیدند. شهید آیت‌الله قاضی و یارانانشان در چنین وضعیتی شهر را اداره کردند و انقلاب را با عقلانیت و خرد بی‌نظیری به پیش بردند. ایشان به منزل تک‌تک علما و بزرگان می‌رفت و برایشان وضعیت را تشریح می‌کرد و می‌گفت: امروز باید وحدت را حفظ کرد. شاید اگر تدبیر ایشان نبود، وضعیت خیلی دشوار تر می‌شد، اما متأسفانه دشمنی‌ها، تهمت‌ها و ناسزاها علیه ایشان بالا گرفت تا سرانجام در غروب روز عید قربان گروه فرقان دست به این جنایت زد. دبپخانه فضا و جو هم آماده شده بود و همه هیاهوی این ترور را داشتند. چیزی شبیه به شهادت آیت‌الله دکتر بهشتی که از قبل زمینه را برای ترور ایشان آماده کرده بودند. در تبریز هم وضع را به شکلی در آورده بودند که فضا برای ترور آیت‌الله قاضی آماده شده بود.

چه کسانی این کار را می‌کردند و آیا به اهداف خود رسیدند؟
این فضاسازی‌ها توسط گروهک خلق مسلمان انجام می‌شد، اما از آنجا که پیام خون شهید یبرداری و آگاهی است، با شهادت آیت‌الله قاضی هم مردم از خواب غفلت بیدار شدند و به حقیقت پی بردند، هر چند که ما گوهر وجود ایشان را از دست دادیم.



اثری که در معرفی آن سخن می‌رود، یادمانی است که دراولین سالگرد از تحال آیت‌الله سید محمود طالقانی منتشر شده و در دو سال بعد نیز به چاپ‌های دوم و سوم رسید. پژوهشگر اصلی این اثر «بهرام افراسیابی» است که با همکاری «سعید دهقان» یادمانی پررنگ‌تر را سامان داده است. اگر چه نویسنده در مقام تحلیل، جانب بی‌طرفی را فرونهاده و گاه به جریانات فکری و سیاسی خاصی گرایش دارد، اما در مجموع اثری را خلق کرده که هیچ طالقانی‌پوهی نمی‌تواند آن را فروگذارده و به‌ویژه از کنار اسناد آن - که توسط برخی اعضای خانواده آیت‌الله در اختیار آنان قرار داده شده- به آسانی عبور کند. خالقان این اثر در یادداشت اولیه کتاب خود آورده‌اند: «مجموعه‌ای که در برابر دارید حاصل تلاش ماهاه تحقیق، بررسی و جمع‌آوری مدارک و اطلاعات پراکنده و دور از دسترسی بوده که ضمن مصاحبه‌ها و مسافرت‌ها به نقاط مختلف کشور تهیه شده است. روشن است تهیه چنین مجموعه‌ای از عهده تعداد معدودی خارج است و تنها با همکاری کسان بسیاری که بی‌دریغ در این راه نهایت همکاری را مبدول داشته‌اند میسر شده است. جا دارد بدین مناسبت از تمام کسانی که به نحوی شمرر ثمر بودند، به‌ویژه دوستان و نزدیکان و بعضی از افراد خانواده محترم پدر نهایت تشکر و سپاسگزاری را کنیم. سخن درباره زندگی «مجاهد بزرگ حضرت آیت‌الله سیدمحمود طالقانی» بسیار است و این تلاش قدمی بود که امید است باز

■ **شاهد توحیدی**

شورای آنها منحل شد و او را نیز به اتهام عضویت در شوروا از کارخانه اخراج کردند... با نارا حتی به سمت در بزرگ بهشت زهرا و ایستگاه اتوبوس رفت... صاحبخانه گفت اگر اجاره این ماه را هر چه زودتر ندهد اثاثیه‌اش را به خیابان خواهد ریخت. سرش را روی میله صندلی جلویش نهاد و در افکار پراکنده و بی‌در و پیکر خود غرق شد... دو صندلی عقب‌تر روستایی سواده‌ای رادیوی ترتین شده به پارچه‌های رنگارنگش را روشن کرد... صدای آشنای پدر از رادیو شنیده شد... چرت حسن پاره شد و به دقت در میان سر و صدای مسافران سی کرد سخنان پدر را بشنود، ولی بعد از چند لحظه غرغرتان و زیر لب گفت: «مردها فقط سخنرانی‌هایی را که به نفعشان هست می‌گذارند...» دوباره سرش را روی میله صندلی جلویی گذاشت و در خیالات و افکارش غوطه‌ور شد... در این فکر بود که چطور به کار خود بازگردد. بعد از ۱۵ سال سابقه کار او را بیرون کرده بودند... به سرعت از اتوبوس پیاده شد و به سمت تلفن عمومی رفت. کاغذ پارهای را که روی آن شماره تلفن کارخانه نوشته شده بود، از جیبش بیرون کشید و شماره گرفت... تلفنچی صدایش را می‌شناخت و گفت: «آقای مدیرعامل نیستند...» بالاخره در اثر عجز و لایه و تلفنچی به رحیم آمد و تماسش را به اتاق آقای مدیرعامل وصل کرد... مدیرعامل هم صدای او را می‌شناخت و با تغییر گفت: «هان! شما که آن قدر مؤمن هستید، چطور رضایت می‌دید همین‌جوری بدون دلیل مرا اخراج کنند و به این روز بینتانزد؟ من نمی‌گویم مرا سر کار برگردانید. فقط لاقبل به من بگویید چه جرمی مرتکب شده‌ام؟» مدیرعامل صدایش را صاف کرد و گفت: «به من ربطی ندارد ششورای کارگران شما را ضدانقلاب تشخیص داده و اخراج کرده است.» حسن با



تعجب پرسید: «کدام شورا؟ خودم عضو شورا و نماینده بخش خودم بودم. تازه مگر خود شما مرا اخراج نکر دیدید؟» مدیرعامل با سردی توأم با خشونت گفت: «من چیزی بیشتر از این نمی‌دانم. بیش از این مزاحم نشو. هر صحبتی داری با ششورای جدید مطرح کن. اگر آنها قبول کردند من حرفی ندارم. حسن تلفن را به عصبانیت قطع کرد و خسته و کوفته به منزلش بازگشت. صدای گریه شدید بچه مریش از بیرون اتاق به گوش می‌رسید. چه کند؟ آخر دخترچه بیمه‌اش را هم از او گرفته بودند. بدون اینکه باز و بچه‌اش حرفی برند وارد اتاق شد و خودش را روی متکانداخت. چشمش به عکس بزرگ پدر که روی دیوار لیخته می‌زد و زیر آن نوشته شده بود: «بهرام طالقانی شهادت است و شورا» افتاد. ضبط صوت کوچکش را روشن کرد. به یادش افتاد چطور بعد از کار سخت روزانه خودش را به سرعت قیر چهارگوشی در وسط یک تا «با قرآن در صحنه» او را ببیند و چگونه فسوری ضبط صوتش را روشن کرده بود تا صدای پدر را ضبط کند. مثل اینکه می‌دانست دیگر هیچ‌گاه این سخنانش تکرار نخواهد شد... چرا مردم در مقابل ظلم قیام می‌کنند؟ برای اینکه می‌بینند در امور اقتصادی، زندگی، کار و کسب و همه چیز اینها ملسلوب‌الاختیار بودند. بنابراین وقتی ملتی قیام کرد در مقابل طبقه‌ای که همه چیزش را از اوسلب کرده‌اند، اولین درخواستش این است که آنچه از آنها سلب شده است به آنان برگردانده شود. یعنی مردمی که هیچ اختیاری در سرنوشت زندگی اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و حتی اخلاقی خودشان نداشتند زندگی‌شان را به دست بگیرند. این مسئله به چه صورتی باید به مردم ارائه شود و مردم شروع به دست گرفتن سرنوشتشان کنند؟ راهش همین شورا است که مردم دور هم در ده، شهر، کارخانه و مؤسسه‌ای بتوانند در تعیین مقدراتشان صاحب رای باشند...»